

صفحات ۲۰۸-۱۹۳

ملزومات و گونه‌های وصال حق از منظر مثنوی معنوی

منصور نیک پناه^۱

چکیده

برای سالکان طریقت و راهیان حقیقت کمال مطلوب در وصال و قرب الهی معنی و مفهوم پیدا می‌کند. از این رو وجه همت آنان برای نیل به قرب الهی مصروف می‌گردد. لیکن همچنانکه در منطق الطیر عطار در باب سفر مرغان و خطراتی که آنها را تهدید می‌نماید و در عین حال شرایطی که برای رسیدن به معبود و مقصودشان (سیمرغ) باید طی نمایند، نکاتی را گوشزد می‌نماید، سایر عرفا نیز با تکیه بر آیات و روایات به این مقوله پرداخته‌اند. مولوی بلخی هم از این قاعده مستثنی نبوده و بارها به این موضوع اشاره داشته است. لیکن با کنکاش در اشعار مولوی و نقد و تجزیه و تحلیل آنها نکات کلیدی برای سالکان و راهیان وصال حق ترسیم‌گریده است. این توصیه‌ها هم برای شرایط و ملزومات این سفر آفاقی و انفسی تاکید دارد و هم بر گونه‌ها و ظروف وصال. از آنجاییکه به قول شهریار مثنوی قرآن شعر پاریسی است، لذا این توصیه‌ها بر گرفته از آیات و احادیث و روایات است. اگرچه راههای وصال به عدد نفوس است لیکن طریق واحدی که مولانا از احکام سریع اسلام و قرآن بیرون پیشنهاد می‌دهد در واقع راه میانبری است که هر سالک با پیمودن آن راحت‌تر به دیدار معشوق نایل می‌گردد. در این مقاله نویسندگان این بهد از سروده‌های مثنوی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند.

واژگان کلیدی

راههای وصال، رهبر، مجاهده نفسانی، توکل.

طرح مسأله

وصال به خدا و بندگی او، مهم‌ترین تشویش و نگرانی مومن است؛ زیرا مومنان اعتقاد دارند که کمال مطلق خداوند است و آن چه انسان به طور طبیعی به عنوان کمال به او جذب می‌شود هموست. انسان در همین راستا نهایت سعی و تلاش خود را می‌کند تا به کمال مطلق برسد. از نظر مومن هر چند که راه‌های رسیدن به خدا به معنای کمال مطلق، گوناگون است، ولی بهترین راه همانی است که خداوند خود بیان و مشخص کرده است. از این روست که به سراغ آموزه‌های وحیانی می‌رود تا ببیند که خداوند چه راهی را به عنوان راه راست رسیدن و تقرب جویی بیان می‌کند. نه تنها در آموزه‌های وحیانی بلکه در میان سخنان عرفا، انسان‌های برگزیده و خاص خدا نیز می‌توان راه‌های وصال به او را جست و جو نمود.

گدای خاک در دوست پادشاه من است غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصال شماست

(حافظ، غزل ۵۳)

تمنای من از عمر و جوانی وصال تست وانگه زندگانی

(نظامی، ۱۳۹۲: ۸۶)

وصال حضرت جان‌آفرین مبارک باد که دیر و زود فراق او فتد درین اوصال

(سعدی، ۱۹۷۳: قصیده ۳۶)

تو مباش اصلا، کمال اینست و بس تو ز تو لا شو، وصال اینست و بس

تو درو گم شو حلولی این بود هرچ این نبود فضولی این بود

(عطار، ۱۳۸۰: ۸۷)

تا به شمشیر بلا جان تو قربان نشود سخت پی سست بود در طلب کوی وصال

هر کرا مفرش او در ره حق جان نشود هر کرا دل بود از شست لقا رست چو تیر

(سنایی، ۱۳۶۲: ق ۵۹)

اساساً هر موجودی که قدمی در راه کمال مقدر خویش پیش رود و مرحله‌ای از

مراحل کمالات خود را طی کند، راه قرب به حق را می‌پیماید. «انسان نیز یکی از

موجودات عالم است و راه کمالش تنها این نیست که به اصطلاح در آن چه امروز تمدن نامیده میشود پیشرفت حاصل کند. اگر انسان را تنها در این سطح در نظر بگیریم مطلب همین است، ولی انسان راهی و بعدی دیگر دارد که از طریق تعذیب نفس و با آشنایی آخرین هدف یعنی ذات اقدس احدیت حاصل می‌گردد». (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۹۳)

از آن جایی که در هر انسانی این امکان وجود دارد که خدایی شود؛ چرا که اسماء و صفات الهی در انسان سرشته شده و انسان به علم خاص از طریق تعلیم الهی بدان دسترسی دارد (بقره، آیه ۳۱) ولی می‌بایست با انتخاب ارادی و اختیاری خود، آن را از راه مخصوص فعلیت بخشد تا دارای صفات فعلی خداوند شده و خدایی گردد. بر اساس آموزه‌های وحیانی قرآن، این راه همان راه عبادت است (ذاریات، آیه ۵۶) که بهترین و راست‌ترین راه است؛ چرا که به سلامت انسان را به مقصد می‌رساند و در میان راه‌های سالم (مائده، آیه ۱۶) این راه از آن به صراط مستقیم (همان و نیز حمد، آیه ۶؛ اعراف، آیه ۱۶؛ صافات، آیه ۱۱۸) یاد می‌شود، کامل‌ترین، آسان‌ترین، سالم‌ترین، کوتاه‌ترین، زیباترین، گسترده‌ترین راه با ویژگی‌های انحصاری دیگر است.

پس تقرب جویی و وصال و لقای الهی تنها از طریق اتصاف به صفات الهی امکان‌پذیر است که راه آن نیز تنها عبادت شرعی اسلام است (فرقان، آیه ۵۷؛ مزمل، آیه ۱۹؛ انسان، آیه ۲۹؛ نباء، آیه ۳۹). بهترین وسایل تقرب و وصال همان طوری که گفته شد اطاعت و عبادت از طریق شریعت است. این مورد در آیات مولوی کاملاً قابل کنترل است.

۱-۲- بیان مسئله

کمال‌نهایی انسان، بنده‌ی خالص شدن یا مشاهده‌ی فقر ذاتی و کامل خویشتن است و راه رسیدن به آن بندگی کردن و طالب‌خشنودی او بودن است، یعنی خواست خدا را جای خواست خود نهادن: الا ابتغاء وجه ربه‌الاعلی (لیل/ ۲۰) جز به خاطر جستجوی روی پروردگار برین. پس راه صحیح قرب به خدا بندگی کردن است: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. (ذاریات/ ۵۶) جن و انس را نیافریدم جز برای این که مرا پرستش کنند.

و تلاش و کوششی را می‌توان در راه قرب به خدا و در مسیر تکامل حقیقی و به عبارت دیگر، تلاش و کوششی انسانی به شمار آورد که دارای رنگ بندگی و پرستش حق

معبود باشد و هیچ کار و فعالیت را جز عبادت خدا نمی توان موجب کمال حقیقی دانست (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۸۳). سوال اینجاست که مولوی در اشعار خود چگونه با مسئله وصال حق برخورد کرده است و اصلاً راههای وصال حق را چه می‌داند؟

۱-۳- پیشینه تحقیق

در باب موضوع تحقیق کاری صورت نگرفته است الا مقاله راههای رابطه انسان با خدا از نظر ترزا و مولوی از بخشعلی قنبری که در پژوهشنامه ادیان شماره ۸۶ به چاپ رسیده است.

۲- راه و ملزومات وصال و بندگی به حق

اکنون با بررسی موشکافانه در اثر سترگ مولانا مثنوی معنوی راههای بندگی و وصال به معبود هستی را مورد بررسی و تحلیل قرار داده اند که مهمترین آن‌ها عبارتند از:

۲-۱. وجود راهبر (پیر)

حقیقت امر آنست که راهرو به هر حال در سلوک جاده حق، به شیخ و پیری راهبر نیازمنداست و بیان احکام و اخلاق در کتب دینی هرگز کفایت نمی‌کند، معالجه و درمان روح از علاج تن سخت‌تر و دشوارتر است. این علل و امراض گاهی جداگانه اثر می‌کنند و گاهی با یکدیگر در می‌آمیزند و بیماری صعب و هول‌انگیزی را سبب می‌شوند، با وجود سختی و دشواری مرض، بیماران روحی از احوال خود لذت می‌برند و بدان می‌نازند. «درمان دل و نفس به وسیله کتب همچنان است که کسی بیماری محسوس را از روی کتب طبّ معالجه کند و یا از داروساز بخواهد که دارویی برایش تجویز کند، اصل و پایه درمان، تشخیص بیماری است که بدون طبیب حاذق صورت نمی‌پذیرد، میزان استعمال دارو هم بسته به تشخیص طبیب است، کتب شرعی و اخلاق مانند کتب طبّ و داروشناسی است و درمان روح از روی آن کتب، همان حکم دارد... خانقاه به منزله بیمارستان و پیر، به جای طبیب و پرستار است که حالات درونی و آثار اعمال را در باطن سالک به دقت و از روی دل‌سوزی مراقبت می‌کند و آنگاه که سالک از بیماری رست و تخلیه به کمال رسید و تحلیه و آرایش جان آغاز گشت باز هم پیر باید دست راهرو را بگیرد و او را از اسرار هر مقام و آفاتی که ممکن است به جان سالک درآویزد، بر حذر دارد تا فریفته عمل

...» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱/۱۲۱۹).

مولانا گرچه تقلید را بر نمی‌تابد ولی چنانکه اشاره شد در مواردی برای افرادی که به پختگی کافی نرسیده‌اند پیروی از پیر و مرشد را ضروری می‌شمارد (ر.ک مولوی ۱۳۸۷: ۱/۷۰-۲۹۴۰، ۳/۵۹-۵۸۸، ۴/۶۳-۳۳۵۶).

یکی از مسائل مهمی که مولوی در مثنوی مطرح می‌نماید اصل نیازمندی بندگان سالک الی‌الله به رهبر می‌باشد اصل نیازمندی انسان به رهبر، طبیعی است، زیرا کمالات و ترقیات انسانی تدریجی الحصول بوده و هر کس قدرت رسیدن به هرگونه کمالات را ندارد، لذا در هر رشته و قلمروی، مسئله پیروی یک اصل مسلّم است. «آنچه در مسائل عرفانی مطرح است، بالاتر از این پیروی معمولی و عقلانی است که تمام ملل و اقوام در تمدنها از آن بهره‌برداری کرده‌اند. در این تبعیت و ارادت و به اصطلاح سر سپردن، گرایشی بالاتر از آنکه یک فرد می‌خواهد به حقایق مجهول خود برسد، وجود دارد، مرید یا سالک الی‌الله یا مسافر دیار حق بایستی تدریجاً موجودیت خود را در رهبر فانی نموده، از این راه به سر منزل ربوبی گام بردارد.» (جعفری، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۰۸).

۲-۲. مجاهده نفسانی

ریاضت و مجاهده با نفس و خواسته‌های آن برای تلطیف و آزاد سازی روح و عروج و پرواز به سوی حق و حقیقت از اندیشه‌های بنیادی و پایه‌یی مکتب عرفا است. «حواس و ادراکات سالک مادام که در تصرف هوی و شهوات نفسانی است حقیقت را مشاهده و دریافت نتواند کرد، زیرا غلبه نفس، احوال انسانی را از اعتدال بیرون می‌برد و به سوی افراط یا تفریط می‌کشاند، و در چنین حالتی حق را به صورت باطل و باطل را در کسوت حق می‌بیند ولی پس از آنکه سالک بر اثر ریاضت و مجاهدت، هوی و آرزو را مقهور گردانید و سلطان حقیقت و حالت استوا و استقامت، بر ولایت دل مستولی گشت و سرچشمه ادراک صافی و منزّه شد آنگاه احکام حس بدل می‌گردد و چشم و گوش و سائر حواس به حکم حقیقت در کار می‌آید و هرچیز را چنانکه هست و بدون تمایل به سوی افراط یا تفریط مشاهده و ادراک می‌کند» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱/۴۰۰).

۲-۳. مواظبت بر رزق معنوی

در متون دینی به طور کلی رزق انسان بر دو قسم دانسته شده است، رزق مادی (جسم) رزق معنوی (روح)، انسان همچنانکه برای بقاء و تقویت جسم (بدن) خود نیازمند تغذیه سالم می‌باشد، برای تقویت روح و روان خویش نیز نیازمند غذای مناسب و سالم است، مجاری غذای روح، متنوع می‌باشند برخلاف غذای جسم که عمدتاً از طریق دهان انجام می‌گیرد، گوش، چشم و سایر حواس ظاهر و نیز قلب هر یک می‌توانند کانال تغذیه روحی و فکری باشند، شرط رسیدن به کمال بندگی آن است که سالک به طور ویژه‌ای از تغذیه روحی خویش مراقبت و مواظبت کند، همچنانکه این مسئله در تغذیه جسم او نیز مهم است. قوت و قدرت انسان کامل به کمال روح اوست نه قدرت جسم خاکی او:

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از حلق و نوش

(مولوی، ۱۳۸۷: ۶/ ۲۹۰)

برای شواهد دیگر رجوع شود به (مولوی، ۱۳۸۷: ۳/ ۸-۶، ۱۷-۱۶، ۲۱ و ۲۷-۲۸)

برخی از رزقهای معنوی که مولوی با اقتباس از آیات و روایات و سخنان اخلاقی پیشینیان خود همچون غزالی بر می‌شمرد عبارتند از: علم و معرفت، عبادت، طاعت، حکمت و هدایت و غیره. وی می‌گوید، گاهی اوقات به علت عدم مراقبت انسان نسبت به تغذیه روحی و روانی، ممکن است ذائقه او عوض بشود، یعنی از اموری که باید لذت ببرد رنج عاید او می‌گردد و بالعکس، به عبارت دیگر جای امور خوشایند و ناخوشایند در او دگرگون می‌شود، چنانکه فردی ممکن است به سبب ابتلا به بیماری، به خوردن گل علاقه- مند گردد:

چیسـت در عالم بـگو یـک نـعمتی
گاو و خر را فایده چه در شکر
که نه محرومند از وی امتی
هست هر جان را یکی قوتی دگر
لیک گر آن قوت بر وی عارضی است
پس نصیحت کردن او رایضی است...

(مولوی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۰۸۴-۱۰۷۶)

۲-۴. همنشینی با نیکان

نشستن با اولیاء الهی، نقش مهمی در تصفیه باطن و پذیرش فضایل اخلاقی انسانی دارد، همچنانکه حشر و نشر با انساهاى دون صفت (پست) موجبات آلودگی به رذایل و غرق در آن را فراهم می‌نماید، اصولاً تأثیرپذیری انسان از همنشینان، انکارناپذیر است (سعدی، ۱۳۷۳: ۳۲) این مطلب در متون دینی نیز دارای مؤیداتی می‌باشد، همچنانکه این امر در مسایل فکری، فرهنگی، دینی به وضوح یافت می‌شود، بسیاری از افراد دین و مذهبی را می‌پذیرند که در میان والدین، خانواده، جامعه و فرهنگ محل تولدشان رایج بوده است. لذا خلق و خوی و صفات نیک و بد انسانها تا حدود زیادی متأثر از اطرافیان و همنشینان آنهاست:

هر که خواهد همنشینی خدا ناشی‌شوند در حضور اولیاء
از حضور اولیاء گر بگسلی تو هلاکی ز آن که جز وی بی‌کلی

(مولوی، ۱۳۸۷: ۶۲/۲-۶۲۱ و ۲۱۶۱ و ۲۲۱۴)

همچنانکه همنشینی با اولیاء الهی و نیکان، فضایل انسانی را رشد و تعالی می‌بخشد، همنشینی با بدان نیز زمینه‌گر از ارزشها و تن دادن به بدیها را رقم می‌زند، گاهی انسان به جایی می‌رسد که همنشینی با گروه اول (نیکان) برایش آزاردهنده و از همنشینی با گروه دوم (بدان) خرسند می‌گردد:

ز آنکه هر جنسی رباید جنس خود گاو سوی شیر نر کی رو نهد
گرگ بر یوسف کجا عشق آورد جز مگر از مکر تا او را خورد

(مولوی، ۱۳۸۷: ۵۶/۲-۲۰۵۵ و همچنین ۲۸۱ و ۲۷۱ و ۸۲)

۲-۵. عزلت‌نشینی

از نظر مولوی، عزلت‌گزینی همچون رژیم غذایی است که پزشک حاذق برای بیمار خود تجویز می‌نماید، گاهی پزشک به بیمار توصیه می‌نماید که از یک سری خوردنیها و آشامیدنیها پرهیزد تا سلامتی او تأمین گردد. عزلت دارای دو مرتبه می‌باشد: ۱- دوری از همنشینی با اغیار (عزلت اخلاقی) ۲- فارغ‌نمودن ذهن و ضمیر از تفکر در امور حسی و

مادی و دغدغه داشتن درباره آنها، این مرتبه از عزلت، نوعی سیر و سلوک عرفانی است. مولوی عزلت را یک پدیده شایع و ذاتاً مطلوب نمی‌داند، بلکه می‌گوید باید از نااهل عزلت جست. او خلوت‌نشینی را از آیات قرآن کریم اقتباس می‌نماید:

یک دسته آیاتی که در مورد یگانگی خدا و بی‌نیازی او از غیر آمده است مثل آیات اول و دوم سوره توحید (قل هو الله احد، الله الصمد) بر این اساس عزلت نشان کمال است:

حق ذات پاک الله الصمد که بود به مار بد از یار بد
 مار بد جانی ستاند از سلیم یار بد آرد سوی نار مقیم

(همان، ۵/ ۳۵-۲۶۳۴)

دسته دوم، آیاتی که حشر و حسابرسی آخروی انسان را تنهایی می‌داند، و لذا انسان با خو نمودن به تنهایی در این دنیا، آمادگی لازم برای تنهایی سرای بعد را بدست می‌آورد:

خلوت از اغیار باید نه ز یار پوستین بهر دی آمد نی بهار

(همان، ۲/ ۲۵ و همچنین ۴۴۴)

وجود این صفت در انسان موجب می‌شود ریشه بسیاری از رذایل اخلاقی مثل بخل و حسد در انسان خشکیده شود، زیرا باور پیدا می‌کند که تمام کمالات و امتیازات را در سایه تلاش و توکل به خدا بدست می‌آورد و هیچگاه خواستار سلب کمال و جمال دیگران نمی‌شود تا بدینوسیله خرسند گردد.

۲-۶. توکل

بنده مؤمن در سایه توکل بر خدا، تنها او را سبب‌ساز و سبب‌سوز می‌داند و می‌بیند و یقین دارد که با توکل و استعانت از درگاه حضرت احدیت، کفایت امر او حاصل می‌شود: «... وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...» (سوره طلاق، آیه ۳). «و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است...».

نیست کسبی از توکل خوب‌تر چیست از تسلیم خود محبوب‌تر

(مولوی، ۱۳۸۷: ۱/ ۹۱۹)

مولوی با استفاده از آیات قرآن، معنای توکل را بی‌توجهی به اسباب و علل مادی و نادیده گرفتن آنها نمی‌داند، بلکه او می‌گوید توکل یعنی منحصر نداشتن اسباب و علل به

اسباب و علل مادی و طبیعی و اعتقاد قلبی به این اصل که علت‌العلل و مسبب‌الاسباب اوست، هیچ فعلی خارج از حیطه قدرت او نیست و تمام اسباب و علل مادی مسخر اویند. بدیهی است که در پرتو چنین باوری، نه انسان به دیگران که از او برتر و امتیازات بیشتر دارند بخل و حسد می‌ورزد، و نه امتیازات دیگران را نادیده می‌گیرد و نه مانع پیشرفت هم‌نوعان خود می‌گردد.

۲-۷. صبر

صبر و شکیبایی در تحصیل فضایل نقش به‌سزایی دارد، نه تنها در فضایل اخلاقی و امور معنوی، حتی در پیشرفتهای مادی و دنیوی نیز نقش شکیبایی انکارناپذیر است. مولوی با بهره‌گیری از معارف قرآن می‌گوید:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر والعصر را آگه بخوان
صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید

(همان، ۳/۵۴-۱۸۵۳)

وی می‌گوید اگرچه ظاهر صبر، سختی و گرفتاری است ولی باطن آن صفا و صیقل-دل و جان آدمی است:

آهن ار چه تیره و بی‌نور بود صیقلی آن تیرگی از وی زدود

(همان، ۲/۲۹۶۹ و همچنین ۲۴۷۰)

این مطلب را از آیات قرآن کریم أخذ می‌نماید، قرآن کریم سختی‌ها و رنج‌ها و تنگناهای مالی و معیشتی را گاهی عاملی برای بیداری می‌داند و کسانی را که در برابر آنها شکیبایی می‌نمایند می‌ستاید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (سوره بقره، آیه ۱۵۵). «و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را».

۲-۸. تهذیب نفس

اساس و بنیاد بندگی خدا چیزی جز تصفیه باطن و تهذیب نفس و پرهیز از رذایل و تحصیل فضایل نیست. این مطلب تقریباً در تمام ادیان و شرایع آسمانی و در سخنان

شارحان و مفسران آنها و نیز در آثار اندیشمندان و محققانی که با رویکرد دینی به انسان و کمال او پرداخته‌اند، یافت می‌شود. مولوی فلسفه وجودی قرآن و نزول آن را هدایت بشر و رهایی آنها از خبثات‌ها و ضلالت‌ها می‌داند:

جمله قرآن شرح خبث نفس‌هاست بنگر اندر مصحف آن چشمت کجاست

(مولوی، ۱۳۸۷: ۶/۴۸۶۱)

تهذیب نفس به طور کلی دارای دو مرحله اساسی می‌باشد: تخلیه (پیرایش) و تحلیه (آرایش)، در مرحله نخست سالک، باید موانع سیر الی‌الله را برطرف نماید، این موانع متعدد هستند که مهمترین آنها خودبینی و دنیاپرستی است: خود برتر بینی، مهمترین مانع کسب فضایل و توفیق در طریق سیر و سلوک الی‌الله است. مولوی این مهم را اینگونه بیان می‌نماید:

نردبان خلق این ما و منی است عاقبت زین نردبان افتاد نیست

(همان، ۲۷۶۲/۴ و همچنین ۱۸۵۶ و ۷۳۲)

مولوی، نفس را نوعی بت می‌داند که مانع رسیدن به خدا می‌شود، تن دادن به حکم نفس و پذیرش بندگی او و سرسپردگی در برابر اوامر و نواهی نفس، انسان را از خدا دور می‌نماید، از ظاهر سخن مولوی بر می‌آید که هر چیزی که انسان را از رسیدن به حقیقت و خدا باز دارد نوعی «بت» است، علت‌العلل و ریشه و مادر تمام این بت‌ها «نفس» است:

مادر بت‌ها بت نفس شماست زآنکه آن بت مار و این بت اژدهاست

(همان، ۱/۷۷۵).

از این رو می‌گویند باید ریشه و علت‌العلل را از بین برد تا آثار و معالیل آن مرتفع گردد و گرنه در صورت از بین بردن آثار و معالیل و ابقاء خود علت، باز شاهد بروز آثار شوم دیگری خواهیم بود. وی این مطلب را در ضمن حکایت فردی که مادر بدکار خود را کشت بیان می‌دارد، هنگامی که از شخص موردنظر پرسیدند چرا متجاوز را نکشتی؟ در پاسخ گفت: باید هر روز دست به خون یکی آلوده می‌کردم:

نفس توست آن مادر بد خاصیت که فساد اوست در هر ناحیت

هین بکش او را که بهر آن دنی هر دمی قصد عزیزی می‌کنی

(همان، ۲/ ۷۸۵-۷۸۴).

سرچشمه همه رذایل اخلاقی و ضلالت و گمراهی، خود برترینی است، انسان در صورتی از رذایل دور می‌گردد که افسار نفس را به دست گیرد نه اینکه افسار او را نفس به دست گیرد:

هر که مُرد اندر تن او نفسِ گبر / مر ورا فرمان برد خورشید و ابر

(همان، ۱/ ۳۰۹).

نفس کشتی باز رستی ز اعتذار / کس تو را دشمن نماند در دیار

(همان، ۲/ ۷۸۷ و ۲۲۷۵ و ۲۲۷۰)

۲-۹. دوری از حبّ دنیا

رذیله دیگری که نقش اساسی در تخریب باطن انسان دارد و او را از وصول به حقیقت باز می‌دارد، دنیاپرستی و به عبارت دیگر حب دنیا و بندگی و وابستگی به آن است، وی این آموزه را از آیات قرآن کریم اقتباس می‌نماید، از جمله این آیات: «...وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛ (سوره آل عمران، آیه ۱۸۵). «و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست». «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...»؛ (سوره محمد، آیه ۳۶). «زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست...». «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَكَلْدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (سوره انعام، آیه ۳۲)؛ «و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند بهتر است آیا نمی‌اندیشید».

مولوی بازیچه بودن دنیا را با مثالی شبیه‌بازی و سرگرمی کودکان می‌داند که هیچ ثمر عقلایی و عقلانی بر آن مترتب نمی‌باشد، چه بسا که آنقدر غرق و سرگرم بازی بشود که همه دارایی خود را از دست بدهد:

کودکان گرچه که در بازی خوشند / شب کشانشان سوی خانه می‌کشند...

(مولوی، ۱۳۸۷: ۵۸/۶-۴۵۳)

این جهان بازی گه است و مرگ شب / باز گردی کیسه خالی پرتعب

(همان، ۲/ ۲۶۰۴)

همانطور که گفته شد تلقی بازیچه از دنیا به سبب ذات دنیا نیست، بلکه از آنروست

که انسان، کودکانه به آن دل بسپارد و به خاطر تسلط و به چنگ آوردن لذا ایزد آن، به انواع رذایل همانند: حسد و بخل و کینه و غرور و... آلوده گردد، بدیهی است که استخدام دنیا به منظور رفاه و زندگی معقول انسانی و تحصیل رضای الهی و خدمت به خلق، نه تنها ناپسند نمی‌باشد که خود نوعی عبادت نیز شمرده می‌شود:

چیست دنیا از خدا غافل بُدن نه قماش و نقده و میزان وزن...

(همان، ۱/ ۹۸۹-۹۸۶).

مرحله بعدی در خودسازی اخلاقی، «مرحله تحلیه» نامیده می‌شود، مرحله قبلی «تخلیه» مقدمه و بابتی است برای کسب فضایل، نخست باید موانع و پستی و بلندیهایی نفس را برطرف نمود تا پس از صاف و صیقل شدن آمادگی تجلی انوار الهی را پیدا نماید. مولانا جلای باطن و طهارت نفس را شرط لازم امر فوق می‌داند، وی در قالب قصه جدال رومیان و چینیان در مورد مسابقه نقاشی، این مطلب را به تصویر می‌کشد، چینیان اوج هنر خود را در نقاشی به کار بستند و رومیان تنها به صیقل دادن دیوار مقابل نقاشی، نشستند:

چینیان گفتند ما نقاش تر رومیان گفتند ما را کر و فرّ
گفت سلطان امتحان خواهم در این کز شماها کیست در دعوی گزین

(همان، ۱/ ۳۴۷۴-۳۴۷۳).

بود دو خانه مقابل دربه در ز آن یکی چینی ستد رومی دگر
چینیان صد رنگ از شه خواستند پس خزینه باز کرد آن ارجمند

(همان، ۱/ ۳۴۷۷-۳۴۷۶).

همچنین رجوع نمایید به: همان، ۱۳۴۸۱-۱۳۴۸۰ و ۳۴۸۴.

از دیدگاه عرفا، انسان در اثر تصفیه باطن و کمال وجودی می‌تواند پا بر بام عالم آفرینش نهد و با گوش جان ندای ملکوت آسمانها و زمین را بشنود، به عبارت دیگر با جهان غیب و غیب جهان ارتباط برقرار نماید و مرتبه‌ای یا مراتبی از غیب را شهود کند، به گفته مولوی خروش گردون را با گوش جان دریابد:

پنبه و سواس بیرون کن ز گوش تا به گوشت آید از گردون خروش...

(همان، ۱/۳۸-۱۹۳۵).

حکیم سبزواری در این مورد می‌گوید: تخلیه یعنی پاک‌نمودن درون از بدیها و رذایل اخلاقی همچون بخل و حسد، تخلیه یعنی آراستن قلب پیراسته از رذایل اخلاقی.

تخلیه تهذیب باطن یعد عن سوء الاخلاق کبخل و حسد
تخلیه ان صار للقلب الخلی عن الرذائل الفضائل الحلی

(سبزواری، ۱۳۸۶: ۴/۳۱۳).

۲-۱۰. شکر

شکرگزاری موجب تقرب به درگاه خدا و جلب توجه خدا به انسان می‌گردد. حقیقت شکرگزاری عبارتست از نعمت را از خدا دانستن و او را منعم حقیقی قلمداد کردن، شکرگزاری دارای مراتب می‌باشد از جمله مراتب آن می‌توان به زبانی، قلبی، و عملی اشاره نمود. صفت شکرگزاری از فضایل اخلاقی بوده و وجود آن در شخص موجب می‌گردد که انسان اولاً اسیر نعمتهای مادی نشود ثانیاً با داشتن یا پنداشتن مقام و منزلتی (نعمتی) غرّه نگردد ثالثاً هر نعمتی را فرصتی تلقی نماید و به بهترین وجه ممکن از آن بهره گیرد و دیگران را نیز بهره‌مند سازد. رابعاً؛ از دست رفتن نعمت او را آزرده خاطر نسازد که هر آنچه هست از جانب اوست: «لِکَيْلًا تَأْسُوْا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَ لَآ تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاکُمْ...» (سوره حدید، آیه ۲۳). «تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید».

برای انسانهای صاحب‌دل، شکرِ نعمت از خودِ نعمت، لذت‌بخش‌تر می‌باشد، حتی اگر نعمتی از آنها سلب شود، آن سلب را نیز نوعی نعمت می‌دانند.

شکر نعمت خوش‌تر از نعمت بود شکر باره کی سوی نعمت رود

(مولوی، ۱۳۸۷: ۳/۲۸۹۵)

انسان مؤمن، با هر شکری حقیقی، گامی به سوی تعالی روحی و قرب به مقام ربوبی بر می‌دارد بنابراین نعمت برتر از دیدگاه او همان توفیق شکرگزاری است نه نعمت ظاهری، چه بسا که نعمت ظاهری، خود اسباب آزمایش و غفلت باشد:

شکر جان نعمت و نعمت چو پوست زانکه شکر آرد تو را تا کوی دوست

نعمت آرد غفلت و شکر انتباه صید نعمت کن به دام شکر شاه

(همان، ۳/ ۹۷-۲۸۹۶).

مولانا می‌گوید: «باری تعالی چون خواهد که عنایت و لطف و نصرت و دولت و سعادت را بر بنده‌ای از بندگان خویش مقیم و پیوسته گرداند او را توفیق شکر دهد که اگر صدبار تلخی بدو رسد و یک‌بار شیرینی، آن یک شیرینی را صدبار به صد عبارت و به صد مقام باز گوید و آن صد تلخی را یک بار هم باز نگوید، الا تلخی فراق یاران دین، که افغان کردن از فراق یاران دین تسبیح است و قرآن خواندن است و سنت انبیاء صلوات‌الله علیهم، که ایوب علیه‌السلام با چندان رنج که هیچ دل طاقت ندارد که عظمت بلای او شنیدن، با آن همه، زبان او از شکر در آن هشت سال روزی خالی نگشت. چون درد فراق یار دین یعنی عیال او که هم نفس و همدرد او بود در دین بدو رسید فریاد برآورد که (مسنی الضّر) قدر یار دین، مرد دین داند. (مولانا، ۱: ۱۳۸۷)

نتیجه‌گیری

حاصل سخن مولوی این است که انسان‌ها در مقام بندگی الهی، یا اسیر تقلید و معرفت حسی و خیالی‌اند و خدا را دارای جسم و جان و شکل و رنگ می‌دانند و از سر ترس یا طمع به او توجه می‌کنند، چنین انسانهایی هرگز طعم شیرین عبادت و بندگی را نمی‌چشند و معمولاً میان گفتار و کردارشان ناسازگاری مشاهده می‌شود. هرچند این دسته از بندگان خالی از اجر و پاداش نمی‌باشند ولی هرگز منشأ کمال و تحوّل جوهری در انسان نمی‌گردد. مرتبه بعدی بندگی، مرتبه‌ای است که مولود معرفت عقلی بوده و حاصل ترقی انسان در سیر معرفتی‌اش است. به دنبال رشد فکری انسان و خروج از دام تقلید و تخیل و توهم، مرتبه عقلی متولد گردیده و حس بندگی متفاوتی در انسان بروز می‌نماید. در این مرتبه هرچند آسیبهای ناشی از تقلید و خیال و وهم به حداقل می‌رسد لیکن هرگز ایمان و عبودیت حقیقی را به ارمغان نمی‌آورد. ایمان و بندگی حقیقی نزد او در گرو گذر از طهارت و قبله ظاهری و رسیدن به طهارت باطنی و قبله حقیقی است. مراتب بندگی و کمال و نقص آن از دیدگاه مولانا نسبی است، وی بندگی را همچون قربانگاهی می‌داند که «بنده» نفس خود را پای معبود به مسلخ می‌کشاند و همه خودخواهی‌ها و هواهای نفسانی

خود را قربانی خواست معشوق می‌نماید، پاداش این قربانی، وصال به حق و وحدت با اوست، و تنها راه رسیدن به این مقام، عشق است. زیرا عشق به معبود موجب می‌شود دل و جان از او پر گردد و جایی بر غیر نماند و غرض از بندگی و عبادت چیزی غیر از این نیست.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
 ۲. جعفری، محمد تقی (۱۳۶۱ش) تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات اسلامی.
 ۳. سبزواری، حاج مولی هادی (۱۳۸۶ش) شرح المنظومه، قم: منشورات بیدار.
 ۴. سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۷۳ش) گلستان، تصحیح و شرح لغات: حسین استاد ولی، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات قدیانی.
 ۵. سعدی، مصلح‌الدین (۱۹۷۳) گزیده قصاید سعدی، گردآورنده: جعفر شعار، مقدمه: حسن انوری، دوم، تهران: نشر قطره.
 ۶. سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۶۲) دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی. به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
 ۷. عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۰) دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۸. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۲) شرح مثنوی شریف، چاپ یازدهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۹. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۸) خودشناسی برای خودسازی، چاپ اول، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
 ۱۰. مولوی رومی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۳) مثنوی معنوی، تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، چاپ هفتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۱۱. مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷) مکتوبات و مجالس سبعة، مقدمه جواد سلماسی زاده، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اقبال.
 ۱۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹)، شش مقاله، چاپ بیست و سوم، تهران: انتشارات صدرا.
 ۱۳. نظامی، گنجوی (۱۳۹۲) خسرو و شیرین، به کوشش بهروز ثروتیان، دوم، تهران: امیرکبیر.
- نشریات
- قنبری، بخشعلی (۱۳۸۶) راههای رابطه انسان با خدا از نظر ترزا و مولوی، پژوهشنامه ادیان، مقاله ۵، دوره ۱، صص ۱۳۹-۱۶۷